أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سیدنا و نبینا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّیبین الطّاهرین و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعینَ‌

 وَ قَدْ قَصَدْتُ إِلَیک بِطَلِبَتِی وَ تَوَجَّهْتُ إِلَیک بِحَاجَتِی وَ جَعَلْتُ بِک اسْتِغَاثَتِی وَ بِدُعَائِک تَوَسُّلِی مِنْ غَیرِ اسْتِحْقَاقٍ لِاسْتِمَاعِک مِنِّی وَ لَا اسْتِیجَابٍ لِعَفْوِک عَنِّی بَلْ لِثِقَتِی بِکرَمِک وَ سُکونِی إِلَی صِدْقِ وَعْدِک وَ لَجَئِی إِلَی الْإِیمَانِ بِتَوْحِیدِک وَ یقینی بِمَعْرِفَتِک مِنِّی أن لَا رَبَّ لِی غَیرُک.

 حضرت در اینجا خواست‌های خودشان را و طلب خودشان را و امنیه و آرزوهای خودشان را و حاجت خودشان را و استغاثه‌ی خودشان را و توسل را، همه را منعطف به جانب پروردگار کردند جهتش را هم ذکر می‌کنند که من چرا این کار را انجام دادم.

 دو جهت در این عبارات آمده است جهت اول اینکه غیر از خدا غیر از خُسران و بدبختی و بطلان و سرشکستگی و شرمندگی نصیبی برای انسان نمی‌آورد این جهت اول، خب هر خانه‌ای که انسان غیر از خانه‌ی خدا برود و هر دری را که غیر از در رحمت اوست بزند برای او خسارت و ندامت و شرمندگی و بطلان نصیب خواهد آمد، این هست. راجع به این قضیه هم صحبت شد آنقدر هم مطلب واضح است که نیاز به توضیح ندارد، نیاز به توضیح ندارد.

 انسان به هر کسی رو بیاندازد و به هر جایی بخواهد توجه کند چون آن غایت و مرادش آمیخته‌ای است با عالم کثرات و اعتبارات بنابراین نصیبی برای او نخواهد بود خب این یک مطلبی که قبلًا راجع به این مطالبی خدمت رفقا عرض شد، این دلیل اول که چرا خواست‌ها فقط باید منحصر در توجه به خدا باشد. در هر قضیه‌ای در هر مسئله‌ای، توفیق که انسان می‌خواهد پیدا بکند سعادت دارین را که می‌خواهد طلب کند عبودیت را که می‌خواهد به دست بیاورد آرامش و طمأنینه و اطمینان و سکونت را که می‌خواهد به دست بیاورد، همه‌ی این‌ها را منعطف به او کند منعطف به او کند به او توجه کند نه به چیز دیگر.

 دلیل دوّم که حضرت در اینجا بیان می‌کنند عبارت از این است که ما حالا که از همه جا رانده شدیم، از همه جا مانده شدیم و متوجه شدیم کسی برای ما کاری نمی‌تواند انجام بدهد و او هم مانند ما صفر الکف و دست خالی است و فقط یک جا می‌تواند به داد ما برسد و سخن ما را بشنود و آن ذات‌

مقدس توست حالا که متوجه این قضیه شدیم دلیل اینکه به تو رو می‌آوریم اعتمادی است که به کلام تو داریم اطمینانی است که به گفته‌ی تو داریم یقینی است که به صِدق وعده‌ی تو پیدا کردیم و وثوقی است که به اجابت تو در ما متحقق است و الا اگر ما نه! بدانیم که تو هم گرچه خدای ما هستی گرچه پروردگار ما هستی و گرچه چاره‌ای نداریم جز اینکه اینجا بیاییم مگر ندیدید مردم می‌گویند، وقتی یک مصیبتی برای یکی پیدا می‌شود چه می‌گویند؟ وقتی یک ابتلائی پیدا می‌شود ها چه می‌گویند؟ همه شنیدید دیگر می‌گویند،

در کف شیر نر خونخواره‌ای‌ \*\*\* غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای‌

 یعنی منتهای معرفت مردم نسبت به خدا همین قدر است، خدا را یک شیر نر، شیر خونخواره‌ای که ایستاده است و به خون آدمیان تشنه است و غیر از قتل و غارت و نهب و زدن و بستن و کشتن و میراندن و درب و داغان کردن هیچ کاری نمی‌کند حالا آن مسائل و مراتبی که خدا برای خاصّان خودش نگه داشته است بماندها! ما اینجا راجع به این قضیه صحبت نمی‌کنیم روایاتی که دارد مطالبی که بزرگان گفته‌اند: البلاءُ لِلَولاء[[1]](#footnote-1) همیشه ابتلائات ناشی از محبت و ولایت و تولی است که پیدا می‌شود و وقتی خدا بخواهد نسبت به یکی لطف داشته باشد او را چه می‌کند و از تعلقات بیرون می‌آورد فعلًا در این مقوله ما صحبت نمی‌کنیم ما فعلًا حرف مردم را می‌زنیم که مردم دارند می‌گویند.

 خدا را یک آدم قلدر اگر از این‌ها بروید سؤال بکنید وقتی یک خوشی پیدا می‌شود نمی‌گویند خدایا دستت درد نکند، یک همچین اشارتٌ مایی دارند اما اگر روزی یک مصیبت بیاید دیگر به زمین و زمان، به خدا و هرچه ملائکه ...، ای خدایا فقط مگر ما بودیم؟ مگر غیر از ما کس دیگر نبود؟ فقط باید بر ما مصیبت بیاید نمی‌دانم در دلت رحم نیست آخر چقدر یا اللَه گفتیم چقدر سفره انداختیم چقدر نذر کردیم آن دل قسیت کجا رفته است؟ من این‌ها را همه را شنیدم ها که دارم می‌گویم از خودم در نمی‌آورم ها، بار خدای بیچاره می‌کنند هرچه به نظر برسد و هرچه به فکرشان برسد. این دل سنگ خدا کی نرم می‌شود این دعاهای ما پس کی مستجاب می‌شود آخر تا کی دعا کنیم مثلًا فلان ظالم برود، چقدر خدا صبر دارد، نگاه به بنده‌ها نمی‌کند! از این حرف‌ها از این مسائل.

 خب آخرش می‌گویند صبر نکنیم چه کنیم؟ اگر تحمل نکنیم چه کار کنیم؟ صبر کنیم دیگر چاره‌ای نداریم و آن هم گریبان ما را گرفته است و فشار می‌دهد و خب هر روز یک ابتلاء و مصیبتی برای آدم می‌آید و آدم باید صبر کند این یک نگرش است نسبت به مطلب.

 نگرش دیگر یک قدری نگرش متفاوتی است با این مطلب، و او این است که خدای متعال هر موجودی را که خلق کرده است یک پرونده‌ی خاص به آن مخلوق هم با آن مخلوق فرستاده است هر چیزی که از توی کارخانه درمی‌آید با آن یک دفترچه می‌فرستند که انسان طبق این دفترچه باید با این دستگاه کار کند خدا هم هر کسی را خلق می‌کند یک پرونده‌ای با آن می‌فرستد و این پرونده عبارت است از مراتب تکاملی او در این دنیا و کیفیت حرکت او تا اینکه به منتها برسد و بعد هم از این دنیا به دار آخرت هجرت کند حالا در این پرونده همه چی هست هم نُقل هست، هم شیرینی هست، هم حلوا هست، هم از آن طرف، قرقروت هست، ترشی هست، چیز تلخ هست، چیز شور هست، نمک هست هم صحت و سلامتی هست و هم از آن طرف مرض هست، همه چی در این پرونده قاطی است شما هیچ وقت ندیدید هر کسی را حتی بزرگان را که این‌ها همیشه سالم باشند همیشه در یسر باشند، همیشه در خنده باشند، هیچ حزنی نداشته باشند همیشه در فراخی و در نشاط و این‌ها باشند، نه این‌طوری نیست همه چی دارد زندگی همه چی دارد فرمود!

بنوش باده که قَسّام صُنع قسمت کرد \*\*\* در آفرینش از انواع نوش دارو، نیش‌

 در آفرینش هم نوش را برای انسان آورد و نوش دارو را و هم نیش را، هر دود در آن هست امروز یک جور فردا یک جور امروز یک قسم، فردا یک قسم، همه قسم اینجا وجود دارد، بالا و پائین و هر کدام این‌ها رو حساب است حساب دقیق، حساب دقیق، هر کدام این‌ها. آن کسی که می‌آید و می‌گوید:

در کف شیر نر خونخواره‌ای‌ \*\*\* غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای‌

 چرا قتی که آن خیابان بعدی، آن خیابان بعدیش، همسایه‌ی یکی از آن‌ها فوت می‌کند چرا این حرف را نمی‌زند؟ چرا به سر خودش می‌آید می‌گوید؟ اگر راست می‌گویی همه جا بگو یعنی هم در قم در آن کوچه‌ای که هستی هر که می‌میرد بیا بگو در کف شیر نر خونخواره‌ای! اعلامیه بزن، هم کوچه‌ی‌

بعدی، هم آن خیابان بعدی، هم آن خیابان آخر شهر، هم در طهران هم در همدان، هم در مشهد، همه جا، هم در عراق، هم در هند، هم در آن طرف دنیا، در همه‌ی کشورها، هان؟ فرقی که نمی‌کند خون شما که قرمزتر نیست شما انسانید بقیه هم انسانند تفاوتی نمی‌کند در حالی که این حکم را به خدا در زمانی نسبت می‌دهی که این مصیبت به سر خودت بیاید، همسایه‌ات اگر بمیرد هیچ طوریت نمی‌شود خوشحال هم تازه می‌شوید اگر با همدیگر حساب و کتابی هم دارید خوشحال هم تازه می‌شوید.

 وقتی مرحوم آقا از دنیا رفته بودند، کاملًا مشخص بود عده‌ای از افرادی که می‌آمدند برای مجلس ترحیم ایشان، در دلشان قند آب می‌کردند ما می‌فهمیدیم این را، می‌نشستند فاتحه می‌خواندند لا اله الا اللَه، معلوم بود قند در دلش دارد آب می‌کند یک آقای طهرانی که مدافع عرفان و مکتب الهی و مخالف با مرام آن‌هاست و تنها دایره و قطب و محطّ به حال افراد از این طرف و آن طرف، الحمدلله که از روی زمین وجودش برداشته شد. این را که خدمتتان عرض می‌کنم به لفظ هم شنیده شده است که در مجالسشان می‌گفتند! در یک مجلسی اسم نمی‌برم که چه مجلسی بود یک نفر گفته بود الحمدلله دو نفر که یکی خیلی مهم‌تر هست آن نفر دیگر الآن موجود است منتهی خب الآن هم حیات دارد خدا هم حفظش کند ولی آن مهم الحمدلله از این مشهد رفت! در حالی که خود آن‌ها آمده بودند مجلس ترحیم! خودشان. هان این‌طوری است دیگر؟ این‌ها ابناء دنیا هستند آقا!

 خب اگر قرار بر این است که بیایید و بگویید در کف شیر نر خونخواره .... برای همه بگویید ولی برای همه نمی‌گویید پس معلوم است این برگشتش به خود و خواست خود و محوریت خود و خود دیدن و غیر را ندیدن و خود را قطب و رحای برای تمام جریاناتی که در عالم وجود اتفاق می‌افتد خود را این‌طور پنداشتن است و این هم درست نیست یک قدری انسان باید انصاف داشته باشد نه آقا جان! نه خدا شیر نر خونخواره است و نه ما در اینجا و در این دنیا عددی هستیم که بخواهیم حساب و کتاب خدا را بر مدار فکر خود رقم بزنیم خدا وقتی خوب است که بیاید با ما سر آشتی ....! نه آقا جان اگر آمدیم خودمان را جدی می‌گویم این مسئله جدی است اگر آمدیم خودمان را با شرائط و نظام عالم وجود و عالم تشریع و تکلیف منطبق کردیم زهی سعادت و زهی خوشبختی و فلاح و رستگاری و الّا عالم تکوین راه خودش را طی می‌کند و به راه خودش ادامه می‌دهد و به من و سرکار توجهی ندارد کار خودش را می‌کند می‌رود ما اینجا باختیم و داد و بیداد هم فایده‌ای ندارد هیچ فایده‌ای ندارد آمدند برای ما بیان کردند، گفتند، آقا بنشیند در خانه دعا کنید رزق پیدا کنید رزق پیدا نمی‌کنید بلند شو برو کار کن. دَمِ دیوار شکسته و منحنی بنشینی و دعا کنی دیوار به سَرت نیاید نخیر دیوار می‌آید توی مغزت نه آقاجان اینجوری نیست.

 بله بعضی از مسائل در اختیار انسان نیست، درست است. نسبت به همه‌ی مسائل انسان مختار نیست اما نسبت به آن‌هایی که مختار هست چه؟ آنچه را که خدا می‌گوید این کار را برو انجام بده نشستی می‌اندازی گردن خدا، خدا برای ما خواسته است نه هیچ هم خدا نخواسته است خودت خواستی خودت خواستی و خودت کردی و خدا هم پدرت را درمی‌آورد چرا؟ چون خدا راه را بهت نشان داد نرفتی گفت این کار را بکن نکردی و این مسئله برای همه هست ناراحتی برای همه هست خوشی برای همه هست.

 حافظ در اینجا چه می‌خواهد بفرماید؟ حافظ در اینجا آن کلمه‌ی اول را می‌خواهد بگوید، می‌گوید بنوش باده، به فکر باده باش به فکر این نباش که امروز در تنگنا قرار گرفتی یا فردا در یسر، امروز در مرض قرار گرفتی و فردا در صحت چون اگر بخواهی به فکر این باشی این انتها ندارد. هان؟ بروی بیرون سرما می‌خوری می‌آیی می‌افتی دوتا قرص بخورید چند روز دیگر خوب می‌شوید می‌آیی بیرون، دوباره یک قضیه پیدا می‌شود راه می‌روی یک‌دفعه پایت پیچ می‌خورد آخ پا درد گرفت یک ماه سلانه سلانه شل همین‌طوری راه [می‌روی.] هیچ پدیده و حادثه خبر نمی‌کند، اصلًا خبر نمی‌کند اصلًا خبر نمی‌کند بخواهی به این امید بنشینی که همیشه تندرست باشی زهی خیال باطل! بگو ببینیم این سلول سرطانی که از الآن شروع کرده است رشد کرده می‌آید بالا، این را هم ازش خبر داری؟ هان؟ نه! کی خبر پیدا می‌کنی؟ آن وقتی که کار از کار گذشته است تَقِّش دیگر درآمده است تازه می‌بینی ای داد بیداد، آزمایش چه را برداشته است نشان داده است؟ به به به آقا سرطان دو ماه بعد هم فی امان اللَه و حفظه، التماس دعا.

 نباید به این امید بود که فردا چه خواهد شد پس فردا چه می‌شود الآن را باید دریافت حافظ می‌گوید بنوش باده همین الآن، همین الآن را دریاب دَم غنیمت است به قول درویش‌ها دم غنیمت است، دم یعنی الآن؛ مُسوِّف به کسی می‌گویند که هِی می‌اندازد به فردا، تسویف فردا، حالا امروز انجام نده فردا که وقت داریم، کجا فردا وقت داریم؟ همین نصف شب جناب عزرائیل مانند صاعقه می‌آید نمی‌گذارد به طلوع فجر برسی! کجا فردا؟ نه؛

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق‌ \*\*\* نیست فردا گفتن از شرط طریق‌

 کار امروز را به فردا مفکن، همین الآن، بنوش باده معنای بنوش باده یعنی الآن را به پا الآن را خوش باش الآن را غنیمت بشمر الآن جلب جذبات الهی را بکن الآن به دنبال دریافت بارقه‌های جمال و جلال الهی باش همین الآن، همین الآن، همین امشب که شب ٢٥ ماه مبارک رمضان است نگو پنج روز دیگر وقت داریم [از] ماه رمضان. این دفترچه و این پرونده برای همه هست برای همه هست امروز را به خوشی که می‌گذرانیم هیچ خبر داریم از فردا که یک ناخوشی به سر آدم می‌آید؟ نه همین که می‌گوید خب الحمدلله خب خیلی اوضاع خوب است یک‌دفعه می‌بیند آمد توی کاسه‌مان! تا همچین حالت یأس و این‌ها پیدا می‌شود یک‌دفعه می‌بینیم ا عجب برطرف شد نسیم آمد شمیم نفحات جمال وزید، آمد و از بین برد دوباره یک مقداری همین که دل خوش می‌کنیم دوباره یک قضیه، تا کی باید به امید این و آن و امروز و فردا بود؟ بزرگان و اولیاء الهی راه خدا را با همین وضع طی کردند برای آن‌ها پرونده جدایی نوشته نشده بود و به قول مرحوم آقا در تخت روان آن‌ها را نگذاشته بودند و در کنار نهر آب آن‌ها را بیایند و باد بزنند و این‌ها .... نه آقا همین بوده است وضع همین بوده است.

 بروید بخوانید تراجم بزرگان و تذکره‌ها را بخوانید همه را بخوانید می‌بینید همین بوده است قضیه. مطلب برای همه یکسان است یا اینکه حتی بعضی‌ها بالاترش [را] هم دارد، دیگر خدا از باب محبت و لطفی که دارد یک خورده چاشنی‌اش را هم اضافه می‌کند یک خورده روغن داغش را هم اضافه می‌کند، پیاز داغ و یک خورده همچین بله، پذیرایی بهتر و اختصاصی، پذیرایی اختصاصی هم خدا دارد بله.

 حالا امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرماید که من به‌خاطر صدق وعده‌ای که تو دادی آمدم ولی از آن طرف می‌توانی هم به وعده‌ات عمل نکنی چرا؟ چون صاحب اختیار تویی و مولا در ملکش مختار است. برو یک کیلو انگور بخر بیاور همین که می‌خواهد برود نه نخر، برو به جایش یک کیلو سیب بخر بیاور، یا مولا تو به من گفتی انگور بخر گفتم که گفتم الآن می‌گویم برو سیب بخر تو وظیفه‌ات این است که اطاعت کنی یا اینکه بیایی برای من تکلیف تعیین کنی؟ آن را بهت گفتم حالا می‌گویم نکن این کار را انجام بده پس مولا در ملک خودش اختیار دارد و آزاد است.

 اما این مولایی که ما داریم این مولا با بقیه‌ی موالی تفاوت دارد تفاوتش این است که زور دارد و راست می‌گوید قدرت دارد و راست می‌گوید فعّال ما یشاء است و معرفت دارد هر کاری از دستش برمی‌آید و لطف دارد این مهم است اگر انسان در ناراحتی قرار بگیرد و استیصال دستش را آن موقع ببرد بالا، این مهم نیست این مهم نیست.

 عمرو بن عبدوَد وقتی که توسط ضربت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به زمین افتاد وقتی که رفتند و آن جنگ تمام شد و خواهر عمرو بن عبدود آمد بالای سر برادرش، نگاه کرد دید انگشتر قیمتی فوق العاده گرانی که دست برادرش هست این همین‌طوری در انگشتش است و حضرت این را در نیاورده است گفت من بر تو گریه نمی‌کنم تو را یک مرد کریم به قتل رسانده است.[[2]](#footnote-2) و مقصودش از کشتن تو رسیدن به این انگشتر و رسیدن به مال و مقام نبوده است اگر این می‌خواست تو را چیز کند انگشتر را در می‌آورد این انگشتر قیمتش کم نیست، خیلی قیمتی بود انگشتری که دست عمرو بن عبدود بود یک تُحفه‌ای می‌گویند بود که پیدا نمی‌شد در جزیرة العرب‌[[3]](#footnote-3) حالا کجا رفته است چه جوری این را به دست آورده است؟ چون علی کل حال از این مسائل هم بوده است دیگر، مردی بود اول پهلوان جزیرة العرب بود شاید در بعضی از این جنگ‌ها مثلًا فرض کنید که هدیه‌ای که برای کسی کاری انجام داده است او برداشته است این را بهش داده است برای شخصی جنگی کرده است برای قبیله‌ای کرده است یا بر یک شخص خیلی بزرگی، چیزی، خلاصه هجوم کرده است که ... آمد گفت این شخصی که این را به قتل رسانده است این آدم کریمی بوده است این نیامده است این انگشتر را از دست این در بیاورد.

 امیرالمؤمنین مرد بود مرد بود به همان اندازه ....، هرچه امیرالمؤمنین زورش بیشتر بود قدرتش بیشتر بود به همان مقدار معرفتش بیشتر بود به همان مقدار تواضعش بیشتر بود یعنی هر دو با هم می‌رفت بالا، به هر مقدار که قدرت داشت به همان مقدار تواضعش نسبت به افرادی که جنگ می‌کرد بیشتر بود. ما این جوری هستیم؟ به هر مقدار که در توان و در کیفیت جنگ‌آوری، چون امیرالمؤمنین علیه‌السّلام اصلًا از میان همه‌ی ائمه، حتی از امام حسن و امام حسین هم از نقطه‌ی نظر فن جنگ‌آوری قوی‌تر بوده است کیفیت حمله، کیفیت رعایت ..... در جنگ احد

 وقتی که هند آمد آن غلام خودش را صدا کرد و گفت می‌خواهم در این جنگ دو نفر را به قتل برسانی و هر کاری بخواهی بکنی برایت انجام می‌دهم و هرچه بخواهی بهت می‌دهم یکی علی بن ابی‌طالب است یکی هم حمزه؛ گفت علی را اصلًا نمی‌شود رفت طرفش، چون وقتی شمشیر می‌زند

تمام اطراف خودش را می‌پاید اما حمزه را می‌شود کاری کرد همین‌طوری سرش را می‌اندازد می‌رود جلو، از این طرف و از آن طرف خلاصه به یک نحوی مخفیانه چیز کرد.[[4]](#footnote-4)

 از نقطه‌ی نظر جنگ‌آوری امیرالمؤمنین علیه‌السّلام تک بود نه فقط از نقطه‌ی نظر زور، از نقطه‌ی نظر فنون رزمی. لذا هیچ کس نمی‌توانست به مصاف امیرالمؤمنین بیاید خیال نکنید امیرالمؤمنین در جنگ‌هایی که انجام می‌داد فقط نیروی امامت، امامت خب بعضی [وقت‌ها،] یکی در خیبر بود که به آن کیفیت انجام شد وما قلعتُ باب الخیبر بالقوّة البشریة بل بالقوّة الإلهیة؛[[5]](#footnote-5) حضرت می‌فرماید که من با قوه‌ی بشریه در [خیبر را نکندم ....] فقط یکی بود یا یکی دو جا بود اما امیرالمؤمنین با همین بدن ظاهری و با همین نیروی ظاهری و با همین فنون ظاهری حضرت با افراد مصاف می‌داد و همین وضع ظاهری بود دیگر. اما حال حضرت جوری بود که هر مقدار که می‌رفت بالا به همان مقدار تواضع [هم بالا] می‌آمد به همان مقدار خشوع می‌آمد، خشوع زیاد می‌شد به همان مقدار تواضع زیاد می‌شد به همان مقدار احساس ترحم زیاد می‌شد.

 ابن ابی الحدید شعری دارد، همه می‌گویند:

جُمِعَتْ فی صِفاتِک الْأَضْدادُ \*\*\* فَلِهذا عَزَّتْ لَک الْانْداد

 و صفات متضاد همه در تو جمع است از یک طرف قوّت از یک طرف تواضع از یک طرف علم، دریا و اقیانوس علم از یک طرف حلم؛ چون این تجربه شده است آقا، هر کی علمش بیشتر است زودتر عصبانی می‌شود حوصله ندارد با کسی حرف بزند تا یک کلام باهاش حرف می‌زند آقا برو پی کارت! چه داری می‌گویی بلند شو برو، هرچه علم برود بالا حلم می‌آید پائین اما در امیرالمؤمنین به عکس بود هرچه علمش بالاتر بود حلمش هم بیشتر بود.

 و لهذا عزت لک الآنداد؛ ندّ و مانند برای تو وجود نداشت این خصوصیت چه است؟ [این‌] خصوصیت [برای تو] است. امام سجاد می‌فرماید که ما آمدیم و به خدای متعال و به خدای خودمان اعتماد کردیم گرچه خدا قادر است گرچه خدا بزرگ است گرچه خدا علیم است‌ بِيدِهِ مَلَكوتُ كلِّ شَي‌ءٍ[[6]](#footnote-6) تمام عالم وجود به اراده‌ی اوست اما حرفی که می‌زند پای حرفش می‌ایستد این خدا را ما آمدیم. وثوق، اطمینان، ما اطمینان کردیم وعده‌ای که خدا می‌دهد، خدا در قرآن چه وعده می‌دهد؟ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَه حَدِيثاً[[7]](#footnote-7) کدام شخص را شما سراغ دارید که حرفش راست‌تر از خدا است؟ یا در آیه‌ای‌

که می‌فرماید: وَعْدَ اللَه حَقٌ‌[[8]](#footnote-8) وعده‌ی خدا حق است و تخلف‌ناپذیر است چرا این‌طور است؟ چرا وعده‌ی خدا حق است؟ چرا؟ چون ریشه‌ی دروغ و ریشه‌ی خلاف برمی‌گردد به نقاط ضعف وجودی انسان. انسان چرا یک حرفی را می‌زند بعد زیرش می‌زند؟ چرا انسان یک مطلبی را می‌گوید بعد انجام نمی‌دهد؟ چرا؟ به‌خاطر ضعف وجودیش است می‌بیند آن جهتی که بعد پیدا می‌شود با منافعش مخالف بوده است اگر همیشه راست گفتن به نفع انسان بود فرض بکنید که یک نفر، یک مشتری می‌آید برای انسان، انسان می‌داند این مشتری از همه‌ی احوالات ما خبر دارد می‌داند فرض بکنید که این جنس را چند خریدیم از کی خریدیم همه را می‌داند می‌آید به انسان می‌گوید آقا این جنس را چند خریدی؟ ما می‌دانیم که این می‌داند ها خب حالا اگر دروغ بگوییم این احتمال را نمی‌دهیم که این می‌داند بعد می‌گوید آدم دروغگویی [هستی‌] و بعد بلند می‌شود از مغازه می‌رود، اینجا مصلحت را در چه می‌بینید؟ در راست گفتن. [راست‌] می‌گوییم، به به چه آدم خوبی است بفهمد ما راست می‌گوییم بیاید از ما بخرد اگر همیشه راست گفتن به نفع ما بود ما هیچ وقت دروغ می‌گفتیم؟ نمی‌گفتیم دیگر، درست است؟ خب حالا همیشه راست گفتن به نفع ماست؟ بله! چرا می‌گویی نه؟ راست گفتن به نفع است، خب این خواسته است شوخی کند، اگر ما بدانیم در ارتباط با دیگران اگر دروغ بگوییم مچمان باز می‌شود باز دروغ می‌گوییم یا نمی‌گوییم؟ دروغ نمی‌گوییم اگر بدانیم این راست گفتن موجب می‌شود که اعتماد و وثوق افراد به انسان زیاد بشود، هان، مگر انسان دیوانه است که بیاید دروغ بگوید؟

 پس ببینید، تمام این مطالب چه دروغ بگوییم چه راست بگوییم همه به چه برمی‌گردد؟ همه به ضعف وجودی برمی‌گردد چون ما وجودمان ضعیف است چون وجودمان دارای خلل است چون وجودمان دارای نقص است می‌گردیم آن چیزی را که برای ما مفید است بر حسب اعتبار، آن را اختیار کنیم حال آن گاهی در دروغ و گاهی در راست انجام می‌شود.

 این راست که فایده‌ای ندارد این چه فایده‌ای دارد؟ چرا؟ چون اگر خلافش بود ما می‌گفتیم چاره نداریم، این راست هیچ فایده ندارد خاطر همه‌مان جمع، یک دانه ملائکه نمی‌نویسند اگر صد هزار از این راست بگوییم در روز قیامت در پرونده صفر است، خدایا ما این همه در دنیا راست گفتیم به مشتری‌ها، این همه راست گفتیم خدا گفت همه به خاطر خودت بوده است به خاطر من که نبوده است همه به خاطر خودت بوده است تو کی به خاطر من راست گفتی؟ آن را بیا بگو. کی این راست گفتن به‌

ضررت بود ولی گفتی؟ کی حق با وجود تلخی که بر تو داشت انجام دادی؟ کی این مطلب را با وجود اینکه بر تو مشکل بود به انجام رساندی؟ آن را بیاور برای من نه اینکه سفره‌ی پلو باشد صَبَّحکم اللَه بالخیر بفرمایید تشریف بیاورید اما حالا اگر فرض بکنید که کیفیت عوض بشود نه ما نیستیم، نه اینکه در آن مواردی که به نفع ما است بسیار خب انجام می‌دهیم اما همین که یک خورده مسئله تغییر پیدا کرد ما قبول نداریم، این دین را شما آوردید این دین دین نیست این را شما آوردید کجا پیغمبر این را گفته است؟ کجا گفته است؟ این حرف‌ها را کجا پیغمبر زده است؟ اینکه فایده‌ای ندارد.

 میزان در دروغ گفتن در انسان بر اساس ضعف وجودی است که انسان می‌خواهد آن ضعف وجودی خودش را با دروغ ترمیم کند خدای متعال که ضعف وجودی ندارد خدای متعال وجودش مستغنی است و غناء ذاتی دارد و نیاز به حصول امر و تجدد حوادث و پدیده‌ها برای استکمال خود ندارد پس بنابراین چرا وقتی یک کلامی را می‌گوید خلافش را بکند؟ از این خلاف کردن چه گیر خدا می‌آید؟ مگر چیزی اضافه می‌شود؟ مگر توی کیسه‌ی خدا چیزی ریخته می‌شود؟ مگر نفعی برای خدا دارد؟ پس بنابراین اگر قرار باشد یک نفر راست بگوید آن کیست؟ آن خدا است‌ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَه قِيلًا[[9]](#footnote-9) وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَه حَدِيثاً[[10]](#footnote-10) کدام کلام صادق‌تر و استوارتر از کلام خدا شما می‌توانید پیدا بکنید؟

 اما شیطان این‌طور نیست، شیطان این‌طور نیست. شیطان تمام وجودش بر اساس مکر و خدعه و نیرنگ و دورویی و نقص وجودی است به هر مقدار که در خدا جنبه‌ی کمال است به همان مقدار در شیطان جنبه‌ی نقصان است لذا اصل و اساس حرف شیطان اصلًا بر دروغ است‌ لَأُزَينَنَّ لَهُمْ‌[[11]](#footnote-11) می‌گوید من زینت می‌دهم، این واقع زینت ندارد این زشت است این عمل عمل زشت است من می‌آیم این را زینت می‌دهم بزک می‌کنم درست می‌کنم تا اینکه مورد توجه انسان قرار بگیرد یعنی چه؟ یعنی مجاز، معامله است غش در معامله است، غش در معامله است.

 می‌گویند یک کسی عبا فروش بود یک شاگرد داشت اسمش عبداللَه یک عبا داشت بود واقعی [است یا نه؟] این‌ها را نمی‌دانم می‌گفتند که این چه است؟ می‌گفت به عبا عبداللَه من آنقدر خریدم‌

منظورش عبای [شاگردش بود.] تمام کار شیطان همه چه است؟ همه‌اش بر اساس دروغ است می‌خواهد یک معامله کند غش در معامله کند غش حرام است غش در معامله حرام است ولی می‌آید زینت می‌دهد خب بیشتر پول گیرت می‌آید خب بهتر است رودست می‌زنی جلو افتادی ای بابا کی به کی است؟ خب یک خورده‌اش را انفاق می‌کنیم یک خورده‌اش را در راه خدا می‌دهیم، خیلی مشکل ...... ببینید، خیلی ...

 هان؟ این هِی شروع می‌کند زینت دادن هِی وسوسه کردن هِی او را آراستن، او را می‌آراید. می‌خواهیم این مقام را قبول کنیم آقا این مقام دنیاست، گرفتاری است، دوری از خداست حق و ناحق کردن است خدای ناکرده ....، نه حالا چه عیب دارد؟ بالأخره خدمتی به خلق هم در آن می‌کنی بالأخره باری را برمی‌داریم ما نباشیم که بیاید؟ اگر ما نیاییم بدتر از ما می‌آیند و و و بعد می‌رود و قبول می‌کند و کم‌کم کم‌کم کم‌کم می‌آید می‌آید می‌آید دنیا می‌آید ریاسات می‌آید زینت می‌آید می‌آید می‌گیرد می‌گیرد یک‌دفعه می‌بیند اصلًا نمی‌تواند حالا دیگر ول کند چنان نفس آمده و سفت شده و با این موقعیت جوش خورده است به هم که دیگر نمی‌تواند ول کند بابا ول کن تو آن کسی بودی که خودت از اول نمی‌خواستی بیایی‌ لَأُزَينَنَّ لَهُمْ‌[[12]](#footnote-12) من می‌آیم برای این مردم کارها را زینت می‌دهم ولی مؤمنین و اولیاء خدا آن‌هایی هستند که به قول امیرالمؤمنین علیه‌السّلام:

 اننا اذا ینظرون الى الدنیا و ظاهرها ینظرون الى الاخرة و باطن الدنیا و باطنها[[13]](#footnote-13) وقتی که مردم به ظاهر دنیا نگاه می‌کنند، به اعتبارات، آن‌ها حواسشان جمع است آن‌ها می‌روند توی قضیه را می‌بینند، توی آن چه است؟ توی آن چیست؟ این حرف‌هایی که مردم می‌زنند درست است یا نه؟ یا نه آقا این‌ها همه‌اش سراب است این‌ها همه‌اش بدبختی و گرفتاری است این‌ها همه‌اش دور افتادن است این‌ها در افتادن با اموال مردم است این‌ها در افتادن با عرض و آبرو و کارهای مردم است این‌ها در افتادن با یک مشت افراد جهله و سفله است.

 آن‌ها می‌آیند باطن قضیه را می‌بینند وقتی که مردم می‌آیند ظاهر دنیا را می‌بینند و هجوم می‌آوردند و این را بگیر آن را ببندیم و آن را چه بکنیم و راه این را ببندیم. این می‌نشیند کنار هِرهِر به همه‌

می‌خندد، بروید بزنند در سر هم، هی بزنید! بالأخره باید این دنیا هم بگردد دیگر، بالأخره این دنیا هم باید یک جوری بگردد به قول مرحوم حاج سید احمد کربلایی رضوان اللَه علیه می‌فرمود: اگر جهنم رفتن واجب کفایی است مَن بِهِ الکفایه وجود دارد![[14]](#footnote-14)

 عجب مرد حرّی بود! خیلی، من خیلی از این آقا سید احمد کربلایی خوشم می‌آید نمی‌دانم چرا این‌قدر از این خوشم می‌آید؟ خیلی حرّ بود خیلی آزاد بود خیلی آزاد بود صریح می‌گفت رودرواسی با کسی نداشت می‌گفت همه‌ی این‌ها جهنمی هستند رودروایسی نداشت اگر قرار باشد که خدا جهنمی را درست کرده باشد آدمش را هم درست کرده است ما غصه‌ی جهنم را نخوریم آدمش را هم درست کرده است گله گله هم درست کرده است ها یعنی وقتی که می‌آیند یک‌دفعه هجوم می‌آورند هرچه این خازن می‌گوید بابا صبر کنید یکی یکی، می‌گویند نه ما می‌خواهیم هزارتا هزارتا برویم این تو! خدا نیاورد آن روزی را که خدا عقل را از انسان بگیرد قوه‌ی تشخیص را بگیرد میز بین حق و باطل را بگیرد اما شیطان چیست؟ نه؛ وَ قالَ الشَّيطانُ لَمَّا قُضِي الْأَمْرُ إِنَّ اللَه وَعَدَكمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكمْ فَأَخْلَفْتُكمْ‌[[15]](#footnote-15) خدا بهتان وعده داده است وعده‌ی حق داده است من هم وعده دادم دروغ بهتان گفتم‌ فَأَخْلَفْتُكمْ‌ گولتان زدم همه‌تون را گول زدم‌ فَأَخْلَفْتُكمْ‌ خب‌ وَ ما كانَ لِي عَلَيكمْ مِنْ سُلْطانٍ‌ ای شیطانِ فلان فلان شده تو آمدی این کار را کردی! نخیر من دست و پایتان را نبستم خواستی نکنی!

 این یک نکته‌ی دقیق و ظریفی است که همه‌مان باید بگیریم ها! شیطان روز قیامت می‌آید می‌گوید من دست و پایتان را نبستم می‌خواستید انجام ندهید این مسئله را انسان باید در تمام شئون زندگی خودش رعایت کند.

 شما بدانید و من هم بدانم اگر ما مخالفت حکم الهی را کردیم به‌خاطر کسی، این کس در روز قیامت همین حرف شیطان را به ما می‌زند هر کی می‌خواهد باشد خواهر باشد برادر باشد پدر باشد مادر باشد زن باشد شوهر باشد بچه باشد رفیق باشد هر کاری می‌خواهد ...... روز قیامت، آی من برای تو

این کار را کردم می‌خواستی نکنی من دست و بالت را نبستم من دست و بالت را نبستم می‌گوییم خدایا، خب با هم دیگر بروید خودتان تصفیه حساب کنید بعد بیایید در صحرای محشر، بیایید حالا به من حساب پس بدهید. بابا من در دنیا به خاطر تو این عمل حرام را انجام دادم چشمت درآید می‌خواستی انجام ندهی صاف خیلی راحت هیچ رودرواسی هم ندارد می‌خواستی انجام ندهی، عجب! آنجاست که آدم می‌زند در سرش یعنی می‌بیند یک عمر به خاطر این و آن و آن و واسطه و فلان و این حرف‌ها داشته معصیت خدا را می‌کرده است آقا، و یک نفر از آن‌ها نمی‌آیند پشت آدم بایستند، ابدا، می‌گویند خداحافظ ما رفتیم خودمان هشتمان گرو هشتادمان است حالا برای تو بیایم؟ نه آقاجان! همین حرف حرف شیطان است‌ لَمَّا قُضِي الْأَمْرُ وقتی که قضیه تمام می‌شود إِنَّ اللَه وَعَدَكمْ‌ خدا بهتان وعده داده است اما ای بیچارگان و ای بدبختان وعده‌ی خدا حق بود من هم بهتان وعده دادم‌ فَأَخْلَفْتُكمْ‌ آمدم خلافش را انجام دادم گفتم این کار انجام بده، نه بهشتی است نه جهنمی است حالا خدا می‌گذرد بعداً توبه می‌کنی شیطان ها می‌گوید آقا بیا این را انجام بده فردا توبه می‌کنی‌ فَأَخْلَفْتُكمْ‌ فردا آمدم دوباره یک گول دیگر زدم، باز هم انداختم قضیه را، دوباره یک گول دیگر زدم هِی گولتان زدم هِی نگذاشتم توجه پیدا کنید هِی نگذاشتم برگردید هِی نگذاشتم هی آمدم تا وقتی عزرائیل آمد شروع کردم بهتان خندیدن حالا بروید هرچه من بهتان گفتم دروغش را حالا بیایید تماشا کنید، گفتم آخرتی وجود ندارد حالا بیایید ببینید هست گفتم خدایی وجود ندارد حالا بیایید ببینید هست گفتم حساب و کتابی وجود ندارد حالا بیایید ببینید، همه را حالا بیایید ببینید هست، خداحافظ شما آقا، پرونده را ما برداشتیم برویم به حساب [خودمان برسند] شیطان هم پرونده دارد ما پرونده‌مان را می‌گذاریم روی دوشمان بلند می‌شویم می‌رویم حساب و کتاب خودتان می‌دانید و خدای خودتان، خداحافظ شما، عین این حرف را اگر از شیطان نشنیدند روز قیامت بیایید جلوی من را بگیرید، ما با شما وعده‌مان روز قیامت، خوب است؟ عین همین را، پرونده‌اش را می‌گذارد روی دوشش می‌گوید خداحافظ همه، به سلامت، ما به وظیفه‌مان عمل کردیم همتون را آوردیم إن‌شاءاللَه به ما که نمی‌تواند این‌ها را بگوید، رحمت خدا واسعه است و خداوند لطفش بالاتر از این است که خلاصه ما را از رحمت خودش محروم کند دیگر علی کل حال. این قضیه قضیه‌ی شیطان است.

 وَ نادى‌ أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّكمْ حَقًّا قالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَينَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَه عَلَى الظَّالِمِينَ‌[[16]](#footnote-16) روز قیامت که می‌شود بهشتی‌ها می‌آیند فریاد می‌زنند به اهل جهنم، می‌گویند ای اهل جهنم آن وعده‌ایی را که خدا به ما داد ما او را حق یافتیم صدق یافتیم درست و استوار یافتیم آیا آنچه را که خدا هم به شما گفت درست بود؟ آن‌ها هم می‌گویند بله، آن هم درست است اما خب این درست است [که‌] دیگر فایده‌ایی ندارد

 مرحوم آقا شیخ جعفر شوشتری از بزرگان و علمای نجف بود کربلا منبر می‌رفت و تکیه به صوت هم در منبرش [می‌کرد] و خیلی با حال بود و خیلی هم منبر مُبکی و گریه آوری داشت می‌گویند هر کی پای منبر ایشان بود بلااستثناء گریه می‌کرد، منقلب می‌شد و این‌ها، یک روز مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری و حاج آقا ضیاء الدین عراقی و مرحوم نائینی با فشارکی این چهارتا قرار گذاشتند که بروند پای منبر آقا شیخ جعفر بنشینند و تا آخر منبر گریه نکنند یعنی گریه‌شان نیاید گفتند هر جوری شده است خودمان را نگه می‌داریم ببینیم می‌توانیم یا نه؟ رفتند نشستند اولین حرفی که زد آقا شیخ جعفر این آیه بود با صدای بلند وَ نادى‌ أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما ... می‌گویند وقتی این را گفت این‌ها شروع کردند گریه کردن تا آخر، به‌طوری که اصلًا مجلس را این چهارتا خراب کردند.

 این‌ها تأثیر کلمات الهی است ها! این آیات قرآن مانند چکش بر مغز انسان فرود می‌آید و ذره ذره از شراشر وجود ما را می‌گیرد و می‌کند و در خودش فرو می‌برد و هضم می‌کند و انسان را متوجه حقایق می‌کند متوجه حقایق می‌کند. وعده‌ی شیطان وعده چه است؟ وعده خلاف است اما خدا وعده‌اش وعده‌ی حق است.

 مرحوم آقای انصاری نقل می‌کردند، مرحوم آقا از ایشان که یک روز شیطان برای یکی از انبیاء متمثل شده بود ظاهراً حضرت ابراهیم بوده است حضرت ابراهیم از شیطان سؤال می‌کند که تو از عجایب روزگار و از تجربه‌هایی که در این مدت طولانی عمرت داشتی چه داری برای من بگویی؟ گفت یک قضیه من برایت تعریف کنم و او این است که وقتی که من مقرّب بودم، در آن مقام عزّ و

 مرتبه‌ی عبادت و عظمتی که داشتم هر وقت که خدا را عبادت می‌کردم ذکر می‌گفتم و تسبیح در دست داشتم آن تسبیح وقتی که می‌افتاد چهار هزار یا چهل هزار یا چهارصد هزار، خلاصه یک رقم بالایی،

آنجا که عالم عالم تزاحم نیست بگوید چهارصد میلیون، خلاصه ملائکه می‌آمدند و این تسبیح را برمی‌داشتند می‌آوردند و دوباره می‌دادند دست من، من ذکر بگویم چقدر خدم و حشم داشته است ایشان! می‌گفت ببین یک معصیت و یک نافرمانی و سرکشی مرا از آن مرتبه چنان ساقط کرد که مطرود و مخذول شدم مواظب باش یک وقت این کار را انجام ندهی ها! حواست جمع.

 بعد مرحوم آقا تعریف می‌کردند که مرحوم انصاری می‌گفتند که، این تو این کارش هم آمده است به حضرت ابراهیم کلک بزند، می‌خواهد آن یأس و ناامیدی را در قلب حضرت ابراهیم بکارد می‌خواهد به حضرت ابراهیم بگوید هیچ به این عبادتت دلگرم نباش، هیچ به این موقعیتت دلگرم نباش فردا خدا هم می‌زند همچین در سرت تو را می‌آوردت پایین! یعنی این در این کارش هم آمده است می‌خواهد کلک بزند اصلًا وجودش این است نصیحت از این نمی‌آید نصیحت از این برنمی‌آید.[[17]](#footnote-17)

 اما خدا نه! خدای متعال وعده‌اش وعده‌ی چه است؟ صدق است و امر کرده است به ما که این‌طور باشیم‌ انا عند ظنّ عبدى المؤمن بى‌[[18]](#footnote-18) بنده‌ی مؤمن من، هر گمانی که به من دارد من همانم نزد او، اگر به من گمان خوب دارد من برای او خوبم اگر به من گمان بد دارد من برای او بَدَم حالا که این‌طور است اینقدر خدا در را باز کرده است اینقدر خدا .... چرا ما نسبت به خدا وثوق نداشته باشیم؟ چرا ما آن جهات ضعف و نقطه‌ی ضعف وجودی خود را بیاییم و به حساب خدا بگذاریم بگوییم خدا به ما توجه نمی‌کند؟ کی گفته است؟ مثل یک مریضی که برود دکتر، آن مرض بر او غلبه کند هی دکتر

می‌گوید آقا برو به این نسخه عمل کن، نه آقای دکتر شما هم نمی‌توانید برای ما کاری انجام بدهید آمپول‌هایت هم نمی‌تواند برای ما کاری [انجام بدهد] می‌گوید بابا تو اگر اینجا آمدی خب من بهت می‌گویم برو این کار را بکن، نه آقا دیگر از ما گذشته! خب این قدر بگو نه آقا نه آقا تا بمیری! خودش دارد می‌گوید برو بکن دیگر، خودش می‌گوید برو این را انجام بده دیگر، خودش می‌گوید برو این نسخه را عمل کن. خدای متعال وقتی که می‌گوید: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكمْ‌[[19]](#footnote-19) أنا عند ظنّ عبدى المؤمن‌ وعده‌ی من صدق است‌ وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِينَّهُمْ سُبُلَنا[[20]](#footnote-20) آیا کشک گفته است یا درست گفته است؟ آیا دروغ گفته است یا نه؟ بله ما ضعیفیم ما نقص داریم ما هزارتا گرفتاری داریم همه قبول، بدترش را هم داریم ولی صحبت در این است آن هم که دیگر دروغ نگفته است آنکه راست می‌گوید چرا ما بیاییم و آن جنبه‌ی ضعف را بر خود حاکم کنیم و بعد به پای خدا بگذاریم؟ چرا آن جنبه‌ی عنایت و صدق و وثوق او را نیاییم بر خودمان غالب کنیم و حاکم کنیم؟ بله کلام ما و عرض ما به پروردگار این است که ما بیچاره‌ایم ما بدبختیم ما گناه کاریم بدتر از آنچه که خودمان خیال می‌کنیم هم هستیم خب دیگر بالاتر از این؟ ولی بالأخره بنده‌ی تو هستیم مال بد هم بیخ ریش صاحبش! حالا که این‌طور شده باید خلاصه خودت یک کاریش بکنی می‌خواستی خلق نکنی ما بالأخره از بندگی تو که بیرون نیامدیم ولی باید در اینجا مواظب باشیم ها.

 همان‌طوری که در شب‌های گذشته عرض کردم از محدوده‌ی ادب نباید انسان برود بیرون ها! نباید طلب کار خودش را حساب کند ها! خودت را طلب کار حساب نکن هرچه بگویی خدا قبول دارد خدا قبول دارد خودت را در مقابل او قرار نده خودت را حصّه‌ای از عالم وجود به حساب نیاور خودت را، حساب و کتابت را کنار بگذار هرچه گفتی آن می‌گوید باشد، آن اینقدر بزرگ است آنقدر عطوف است اینقدر رحیم است، بله؟ به ما این‌طوری یاد دادند دیگر. حضرت سجاد می‌فرماید من که آمدم به سمت تو بیخود که نیامدم من وثوق به تو پیدا کردم شک در وثوق هم ندارم یقین دارم می‌فرماید: وَ یقِینِى بِمَعْرِفَتِک مِنِّى أَنْ لَا رَبَّ لِى غَیرُک‌[[21]](#footnote-21) یقین دارم اینکه غیر از تو پروردگاری برای من نیست‌ وَ سُکونِى إِلَى صِدْقِ وَعْدِک وَ لَجَئِى إِلَى الْإِیمَانِ بِتَوْحِیدِک‌ ...[[22]](#footnote-22)

 خب إن‌شاءاللَه امیدواریم که خدای متعال کاستی‌های ما را و نقصان ما را و خَلل ما را در حساب نیاورد، به فرموده و کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام: اللَهم عاملنى بفضلک و لا تؤاخذنى بعدلک؛[[23]](#footnote-23) خدایا با فضل و رحمت و بخشش خودت با من همیشه معامله کن نه با عدل و مقابله، اگر حساب عدل باشد کار تمام است اگر حساب عدل باشد ما بخواهیم کارهایمان را در قبال نعمت خدا قرار بدهیم رفقا از من به شما نصیحت از الآن برویم پی کارمان، هیچ خبری نیست بی‌خود خودمان را معطل نکنیم ولی اگر آمدیم نه! عدل را گذاشتیم کنار گفتیم خدایا ما همینیم ما گناه کاریم ما خطا کاریم ما اشتباه می‌کنیم ما خود محوریم ما خود را می‌شناسیم ما متکبریم ما متوغّل در دنیا هستیم ما نفهم هستیم ما از حقیقت به دور هستیم و غیر از تو هم کسی را نمی‌شناسیم اگر این‌طور باشد امید هست که خداوند متعال نعمت و رحمت خودش شامل حال بندگانش بشود.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. مثنوى معنوى، دفتر ششم، بخش ١٦:

جز كه تسليم و رضا كو چاره‏اى در كف شير نرى خون خواره‏اى [↑](#footnote-ref-1)
2. الفصول المختارة، ص: ٢٩٣.

فقط كفو كريم دارد ولى مطلب ديگر كه همان انگشتر درنياوردن است را در اينجا ندارد. گروه مصدر؟؟؟ [↑](#footnote-ref-2)
3. مصدر؟؟؟ [↑](#footnote-ref-3)
4. ٣. تفسير القمى، ج ١، ص ١١٦. [↑](#footnote-ref-4)
5. ١. امام شناسى، ج ٤، ص ٣٥: امام فخر رازى در تفسير آيه شريفه:« أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً». [٤] گويد: وَ لِهَذا قَالَ عَلِىُّ بْنُ أبى طالبٍ- كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ- وَ اللهِ مَا قَلَعْتُ بابَ خَيْبَرٍ بِقُوَّة جَسَدانِيَّة وَ لَكِن بِقُوَّة رَبَّانِيَّة. وَ ذَلِكَ لانَّ عَلِيًّا- كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ- فى ذَلِكَ الوَقْتِ انْقَطَعَ نَظَرُهُ عَنْ عَالِمَ الاجْسادِ وَ اشْرَقَتِ المَلَائِكَة بِانوارِ عالَمِ الكِبْرِياء فَتَقْوى رُوحُهُ وَ تَشَبَّهَ بِجَواهِرِ الارواحِ المَلَكِيَّة وَ تَلَالَاتْ فِيهِ اضواءُ عالَمِ القُدوسِ وَ العَظِمَة فَلَا جَرَمَ حَصَلَ لَهُ مِنَ القُدرَة مَا قَدَرَ بِهَا عَلَى مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ. [٥]

مى گويد:« بر همين اصل بود كه علىّ بن أبى طالب فرمود:« سوگند به خدا كه من دَر خيبر را به قوّه جسمانى نكندم بلكه به قوّه از جاى برآوردم». و علّت اين امر آن است كه على عليه السّلام در آن وقت نظرش از عالم اجسام و طبع و طبيعت‏منقطع و جدا بود و فرشتگان عالم كبريا و عظمت خدا از نور جلال و عظمت در دل او افاضه كرده بودند، بنابراين روحش به قواى ملكوتى قوّت گرفت و شباهت به آن حقايق و جواهر ارواح عالم ملكوت پيدا كرد و نورهاى شديد عالم قدس و عظمت در وجود او درخشان و متلألأ شد، بنابراين چنان قدرت و قوّتى در او طلوع كرد كه درِ خيبر (را كه چهل و چهار نفر نتوانستند از زمين بردارند او به يك ضربه كند و پرتاب كرد و پل براى عبور لشگر به داخل قلعه خيبر قرار داد، و آن) را چنان از جا بركند كه ديگران أبداً چنين قدرتى در آنها ديده نشد». تا اينجا كلام رازى را نقل كرديم.

 [٤] سوره كهف، ١٨: آيه ٩.

 [٥] تفسير كبير رازى ج ٢١ ص ٩١. [↑](#footnote-ref-5)
6. امام شناسى، ج ٢، ص ٤٠: شيخ ابو الفرج عبد الرَّحمن بن علىّ ابن الجَوْزى در تاريخ معروف خود« المنتظم» گفته است: ...

و ديگر آنكه: آنچه بر ارباب شجاعت و كشندگان نفوس و ريختن خون غلبه دارد آن است كه بسيار كم گذشت و بعيد العفو هستند چون داراى جگرهاى پر غيظ و غضب و دل‏هاى ملتهب و آتشين هستند و قواى غضبيّه در آنها شديد است. و اما حال امير المؤمنين عليه السلام را در بسيارى خون ريزى و در عين حال، گذشت و عفو و اغماض و حلم و غلبه بر هواى نفس دانستى و ديدى چگونه در يوم جَمَل پس از فتح و پيروزى و غلبه بر دشمن، عفو و اغماض نمود و كرامت و بزرگى به خرج داد ...

و ديگر آنكه: ما نديديم هيچ گاه شخص شجاعى، جواد و سخى باشد. عبدالله بن زبير شجاع بود و بخيل‏ترين مردم و پدرش زبير شجاع بود و بخيل و حريص. عمر به او گفت: اگر خلافت را بگيرى هميشه در بطحاء براى ربودن صاع و مدى كه در دست مردم است آنها را لطمه و سيلى مى‏زنى. و على عليه السّلام چون خواست كه جلوى تبذير مالى برادر زاده خود عبدالله بن جعفر را بگيرد، نقشه‏اى كشيده و او را با زبير در اموال و تجارتش شريك ساخت و پس از آن مى‏فرمود: زبير از تبذير عبدالله سوء استفاده نمود و به پناهگاه خوبى تكيه داد (و اموال او را بى‏دريغ از دست او به نفع خود مى‏ربود) و اين شركت زبير نتوانست عبد الله را از تبذيرها و زياده روى‏ها جلوگيرى كند. و طلحه شجاع بود و لكن بسيار حريص و بخيل بود و از انفاق امساك مى‏نمود تا به حدّى كه از اموال پس از خود آنقدر باقى گذاشت كه به حساب در نيايد. و عبد الملك شجاع بود و بسيار حريص و بخيل به طورى كه در بخل و حرص ضرب المثل شده بود و به او مى‏گفتند: رَشْحُ الْحُجْر يعنى ترشّحات او همه منع، و انفاق او بخل و امساك است. و اما حال امير المؤمنين عليه السلام را دانستى كه در شجاعت و سخاوت تا چه سرحدّى بود و چگونه چنين نباشد و اين نيز از عجائب آن حضرت است. [١]

و راجع به اين موضوع اديب شاعر شيخ صفىّ الدّين بن عبد العزيز بن سِراباء حلّى سروده است:

جُمِعَتْ فى صِفاتِكَ الْأَضْدادُفَلِهذا عَزَّتْ لَكَ الْانْدادُ

زاهِدٌ حاكِمٌ حَليمٌ شُجاعٌ‏ \*\*\* فاتِكٌ ناسِكٌ فَقيرٌ جَوادٌ

شِيَمٌ ما جُمِعْنَ فِى بَشَرٍ قَطْ \*\*\* وَ لا حازَ مِثْلَهُنَّ الْعِبادُ

خُلُقٌ يُخْجِلُ النَّسيمَ مِنَ اللُّطفِ‏ \*\*\* وَ بَأْسٌ يَذُوبُ مِنْهُ الْجَمادُ

ظَهَرَتْ مِنْكَ فِى الْوَرى مَكْرُماتٌ‏ \*\*\* فَاقَرَتْ بِفَضْلِكَ الْحُسّادُ

انْ يُكَذِّبْ بِها عَداكَ فَقَدْ \*\*\* كَذَّبَ مِنْ قَبْلُ قَوْمُ لُوطٍ وَ عادُ

جَلَّ مَعْناكَ انْ يُحيِطَ بِهِ‏ \*\*\* الشِّعْرُ وَ يُحْصى صِفاتِهِ‏ [٢] النُّقّاد [٣]

« اى على، در تو صفات متضاد و مغاير جمع شده، از اين رو تو را نظير و مانند نيست. در تو جمع گشته: زهد، حكومت، حلم، شجاعت، قدرت، عبادت، فقر، سخاوت، صفاتى كه غير از تو در هيچ بشرى ديده نشده، و هيچ بنده‏اى واجد آنها نخواهد بود.

حُسْن خُلقى كه نسيم از لطف او به شرمسارى افتد، و هيبتى كه سنگ از سَطْوَتش آب گردد. يا على از تو آن قدر بزرگوارى‏ها سر زده كه حسودان بر كرامتت اعتراف دارند.

اگر دشمن تو را تكذيب نموده بى‏سابقه نيست، كه قوم لوط و عاد اين پيامبران را تكذيب نمودند.

اى على بزرگ است منزلت تو كه در شعر بگنجد، يا كه نَقّادان و سخنوران صفات نيكويت را به شمار آورند».

قاضى نور الله پس از نقل اين اشعار مى‏گويد كه: استجماع اميرالمؤمنين عليه السلام به صفات متضاده بر اساس تشبّه آن حضرت به جناب حقّ تعالى است در وسعت كمال و احاطه او كه منحصر به طرفى از اضداد و مقيّد به جانبى نيست بلكه مقتضى تعانق اطراف و جامعيّت اضداد است زيرا در نزد اهل تحقيق مقرر است كه كمال هر صفتى در آن است كه با ضد خود معانق و مشابك گردد چنانكه در عقد فرائد الاسماء الحسنى مشاهده مى‏رود وَ هُوَ الْاوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ پس به اعتبارات مختلفه وصف خداى متعال و متشبّهان او در صفات كمال به صفات متقابله توان كرد و در هيچكدام محصور نباشد.

 [١]« شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد» ج ١ ص ١٦ و ١٧.

 [٢] صفاتك (ظ).

 [٣]« مجالس المؤمنين» ص ٤٩٣ و« سفينة البحار» ج ١ ص ٤٣٧. شيخ صفى الدين شاعر شاگرد محقق حلى بوده و شيخ مجد الدين فيروز آبادى شافعى كه از اكابر فن حديث و از متأخرين است به صحبت او رسيده است. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره يس (٣٦) آيه ٨٣. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره يونس (١٠) آيه ٥٥. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره نساء (٤) آيه ١٢٢. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره نساء (٤) آيه ٨٧. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره حجر (١٥) آيه ٣٩. [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره حجر (١٥) آيه ٣٩. [↑](#footnote-ref-12)
13. الأمالى (للمفيد)، ص ٨٦: ... فقيل له‏ [اميرالمؤمنين عليه السلام‏] مَن هؤلاء الأولياء. فقال اميرالمؤمنين عليه السلام: هم قومٌ أخلصوا لِله تعالى فى عبادته و نظروا إلى باطن الدنيا حين نَظَرَ الناسُ إلى ظاهرها ..... [↑](#footnote-ref-13)
14. ٣. مطلع انوار، ج ١، ص ١٥٩: و نيز آقا حاج سيد عزّالدين مى‏گفتند كه: بسيارى از طهرانى‏ها به مرحوم آقا سيد احمد كربلائى طهرانى مراجعه نموده و از او اجازه خواستند تا رساله‏اى بنويسد و در آن زمان مطلب چنان بود كه اگر طهرانى‏ها از كسى رساله مى‏خواستند او به طور حتم مرجع تقليد مى‏شد.

آقا سيد احمد در جواب گفت: اگر جهنّم رفتن واجب كفائى باشد مَن به الكِفَاية موجود است. [↑](#footnote-ref-14)
15. ١. سوره ابراهيم (١٤) آيه ٢٢. [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره اعراف (٧) آيه ٤٤. [↑](#footnote-ref-16)
17. مطلع انوار، ج ٢، ص ٣١٥: حضرت آقا- روحى فداه- فرمودند كه: شبى كه حضرت رسول صلّى الله عليه و آله و سلّم معراج فرمودند، صبح آن شب شيطان نزد آن حضرت آمد و عرض كرد: يا رسول الله ديشب ديدى منبرى بلندكه در آسمان واژگون شده بود؟ فرمودند: بلى. عرض كرد: اين منبر متعلّق به من بود، من در بالاى آن منبر نشسته و ملائكه را موعظه مى‏نمودم و هر وقت تسبيح از دست من مى‏افتاد فوراً ده هزار ملك هجوم آورده و او را به من مى‏دادند! يا رسول الله مى‏دانى چرا منبرم واژگون شد و مرا از بهشت بيرون كردند؟ براى آنكه من به خود مغرور شدم؛ يا رسول الله مبادا تو به خودت مغرور گردى!

در اينجا حضرت آقا- روحى فداه- فرمودند: كه شيطان مجسّمه شرّ است و ابداً محال است از او خيرى تراوش كند؛ اين كلامى را كه به پيغمبر اكرم صلّى الله عليه و آله و سلّم گفته ظاهرش نصيحت است، ولى براى اغواى پيغمبر آمده كه در وجود آن حضرت ايجاد يأس كند؛ و ضمناً بفهماند كه هر قدر درجه‏ات رفيع و منزلتت عالى گردد، در عين حال اين خدا خدائى است كه يك‏مرتبه ممكن است تو را از درگاه خود دور كند. [↑](#footnote-ref-17)
18. ١. الكافى (ط- الإسلامية)، ج ٢، ص: ٧٢: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِىَ الْمُؤْمِنِ بِى إِنْ خَيْراً فَخَيْراً وَ إِنْ شَرّاً فَشَرّاً. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره غافر (٤٠) آيه ٦٠. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره عنكبوت (٢٩) آيه ٦٩. [↑](#footnote-ref-20)
21. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط- الحديثة)، ج ١، ص ١٥٨. در نسخه مصباح المتهجّد آمده است: وَ ثِقَتِى بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّى ... [↑](#footnote-ref-21)
22. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ٢، ص ٥٨٣. [↑](#footnote-ref-22)
23. ٣. نهج البلاغة (للصبحى صالح)، ص: ٣٥٠: اللَّهُمَّ احْمِلْنِى عَلَى عَفْوِكَ وَ لَا تَحْمِلْنِى عَلَى عَدْلِك.

منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغة (خوئى)، ج ١٤، ص ٣٥٦: ... نظير ما ورد فى دعاء آخر: اللهمّ عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك. [↑](#footnote-ref-23)